

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به قاعده فراغ و تجاوز در این کتب مجامع حدیثی متاخر ما مثل جامع الاحادیث یا حتی وسائل در دو باب اساسی متعرض این ها شدند: فراغ را در کتاب وضوء آوردند که خواندیم، مطلبش را متعرض شدیم بحث وضویش را.

در روایاتی که در باب وضوء هست روایاتش در قاعده فراغ است، یک روایتش در قاعده تجاوز در وضوء است که اولاً معارض دارد که قاعده تجاوز جاری نمی شود. بنای اصحاب هم عملاً به این است که در وضوء تجاوز جاری نمی شود و لذا از روایات قاعده تجاوز در باب وضوء نداریم جز یک روایت واحده که هم معارض دارد هم فتوی بر آن نیست اما روایت قاعده فراغ را در وضوء داریم، فتوا هم بر همان است که قاعده فراغ در وضوء جاری می شود. این راجع به بخش وضوء.

راجع به بخش نماز که در ابواب خلل متعرض شدند هم وسائل و هم جامع الاحادیث دو باب قرار دادند، یک باب قاعده تجاوز و یک باب قاعده فراغ و درست هم هست چون در باب صلوٰة هم قاعده تجاوز جاری می شود هم قاعده فراغ جاری می شود و در باب صلوٰة که روایات قاعده تجاوز هست یک کلی ای که استفاده بشود در جمیع ابواب فقه نداریم، البته عرض کردیم یک روایتی ذکر شده اما انصافاً آن روایت ثابت نیست، کلی نیست و لذا ما قاعده فراغ را کلی داریم، قاعده تجاوز را کلی نداریم. من چون یواش یواش می خواهم جمع می کنم بین مجموعه روایات و لذا عرض کردیم مرحوم آقای نائینی و شاید هم مشهور قاعده تجاوز را فقط در صلوٰة جاری می کنند. مرحوم آقای خوئی می گویند در وضوء جاری نمی شود در غیر در کل ابواب جاری می شود، اختلاف یک مقدار سر این هم هست.

و عرض کردیم ان شا الله خلال صحبت ها هم بیان می کنم انصاف قصه قاعده تجاوز اطلاق ندارد در همه ابواب. همین طور که مرحوم آقای نائینی فرمودند منحصر به باب صلوٰة است، فقط در باب صلوٰة. نکته اش را سابقاً اشاره کردیم حالا هم رد می شویم.

تا این جا تا دیروز ما روایاتی که مال محمد ابن مسلم بود به این مناسبت متعرض شدیم. عرض کردیم دو تا روایت فعلا ذکر می شود که قاعده تجاوز و قاعده فراغ را جز امارات قرار داده و آقای خوئی هم عقیده شان همین است و لذا هم غالبا با عروه خیلی جاها در عروه ایشان حاشیه دارند، در قاعده فراغ مال این مبناست اما موافق ایشان خیلی کم دیدم، به نظر من خیلی کم تا حالا موافق با ایشان هست، نه این که مرادم کسانی که با ایشان موافقتند، کسانی که این فتوا را دارند ولو زمانا قبل از ایشان بودند نه کسانی که متأثر به ایشان. مجموعه حواشی ای که بر عروه هست در ذهنم خیلی کم حاشیه هست که آن را اماره گرفته و ما این دو سه روزه توضیحات کافی عرض کردیم آن روایت حین يتوضا کلام راوی است، ثابت نشد کلام امام باشد. آن روایتی که مال محمد ابن مسلم است کان حین یصلی اقرب الی الحق یا للحفظ، یک نسخه هم اقرب الی الحفظ است این هم نسبتش به محمد ابن مسلم فعلا ثابت نشد چه برسد نسبتش به امام سلام الله علیه، توضیحاتش را عرض کردیم و نکات فنی ای که داشت متعرض شدیم و لذا به نظر ما اصلا اصل مطلب به لحاظ مدرکش روشن نیست، اصل خود مطلب مشکل دارد، البته این که ما می گوئیم روایات محمد ابن مسلم این خیال نفرمایید که یک چیز تازه ای است مثلا فرض کنید مال ۱۲۰۰ سال قبل است، الانش هم همین طور است مثلا می گوئیم یک مطلبی از مرحوم آقای بروجردی نقل شده این رسم است که ایشان این جور فرمودند، وقتی خوب دقت می کنیم سندی برایش پیدا نمی شود اما منقول به ایشان است. ما وقتی عرض میکنیم به محمد ابن مسلم نسبت داده شده یعنی مطلبی از محمد ابن مسلم هست لکن وقتی دقت کردیم دیدیم ثبوتش به محمد ابن مسلم روشن نیست چه برسد به ثبوتش به امام ابی عبدالله سلام الله علیه و لذا این مطلب روشن نیست و عرض کردیم این را خوب دقت بفرمایید این که اصحاب ما هم عمل به این دو تا نکردند الان عده ای می گویند ما کار نداریم روایت باشد یا نباشد اصحاب عمل نکردند ما عمل اصحاب را انجام می دهیم. بنده صاحب تقصیر نکته عمل اصحاب را بیان کردم، عمل اصحاب یک چیز مبهمی نیست، یک چیز تعبدی نیست یا به قول قدیمی ها علم ایقونی نیست که کسی مطلع نشود. نکته فنیش همین بود که من عرض کردم ثابت نبود و لذا اصحاب عمل نکردند.

مرحوم آقای خوئی چون عادات این طوریند که کاری به عمل اصحاب ندارند. ایشان روایات را نگاه می کنند، ما همیشه شوخی می کنیم ایشان فکر می کنند دیروز امام این مطلب را فرمودند امروز هم ایشان استظهار می فرمایند، این وسط را حساب نمی فرمایند قدس الله سرّه، این که ۱۲۰۰ سال اصحاب چه کردند در نظر مبارک ایشان مهم نیست و عمده اعتماد ایشان روی آن حدیث حین یتوضا است چون حدیث محمد ابن مسلم روی مبانی خود ایشان ضعیف است، ننوشتند اما روی مبانیشان عرض می کنم. روی مبانی خود ایشان ضعیف است لذا دو مرتبه بحثی که در اصول متاخر ما مطرح شد، ما در قدما بحث این جور نمی دیدیم و لذا هم الان نسبت به قدما نمی توانیم بدهیم که آیا هو حین یتوضا علت است یا حکمت است؟ آیا جنبه اماریت لحاظ شده یا اصل عملی لحاظ شده؟ مرحوم نائینی فرمودند حکمت است. آقای خوئی این را علت گرفتند، عرض کردم چون این مطلب لطیف بود باز دفعه سوم یا چهارم بیان بکنم مرحوم آقای کاظمی مقرر ایشان در فوائد یا خود آقای خوئی نکته را از نائینی نقل کردند که از کجا بفهمیم حکمت است یا علت است، من این مطلب را عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی هم نوشتند هم می فرمودند و از ایشان سماعا شنیدم و هم چاپ کردند. مرحوم نائینی قاعده ای دارند که اگر چیزی به عنوان علت و حکمت است را برداریم به جای آن حکم بگذاریم درست باشد این علت می شود، اگر نشود می شود حکمت، می گویم چون در فوائد ایشان هم، ما هم فعلا معیار درسman فوائد است روی فوائد ایشان نیامده از خارج عرض کردیم مثلا اگر گفت لا تشرب الخمر فإنه مسکر، خب می شود گفت لا تشرب المسکر، خمر را برداریم مسکر را به جایش بگذاریم پس این علت می شود اما اگر نشد به جای او گذاشت حکمت می شود.

پرسش: یعنی ما از بیرون می دانیم، از خود قاعده نمی توانیم متوجه بشویم.

آیت الله مددی: می شود یعنی عرفیت دارد می شود گفت لا تشرب الخمر اما اگر گفت فإنه حین یتوضا اذکر منه، بگوید کن حین الوضوء اذکر من بعد الوضوء. خب این خطاب معنا ندارد. هو حین انصرف اقرب الی الحق، کن اقرب الی الحق. این خودش اقرب الی الحق قابل خطاب نیست چون باید حق را بشناسد بشود اقرب به آن، اگر حق را شناخت دیگه تعبد معنا ندارد، این حق را شناخته. انصافا هم این نکته لطیفی است چون چند دفعه گفتم تکرارش میکنم، این هو حین انصرف اقرب الی الحق نمی شود ما این را به عنوان

.....

علت بگیریم چون اگر بخواهیم علت بگیریم باید خطاب را به خود همین ببریم. کن حین الانصراف اقرب الی الحق. این کن اقرب الی الحق خطابی است به قول آقایان یلزم من وجوده عدمه، این اصلا قابل تعقل نیست چون باید حق را تصور بکند و اقرب الی الحق. تا حق را تصور کرد دیگه اقرب الی الحق معنا ندارد که به اقرب الی الحق برگردد پس اشکال مرحوم آقای نائینی به این بود که این به حکمت است و علت نیست، آقای خوئی علت گرفتند. اشکال مرحوم آقاضیا را هم عرض کردیم، اشکال آقاضیا این است که اماره آن چیزی است که کشف دارد، کاشفیت دارد لکن در عین حال جعل حجیت به معنای تتمیم کشف است، آن کشفش باید تمام شده باشد و در این جا شارع روی تتمیم کشف نرفته. فقط می گوید حین يتوضا اذکر، نیامد بگوید پس این طور است، هو حین يتوضا اذکر و لذا اشکالی که ایشان به ذهنشان آمده این را شارع نیامده تتمیم کشف بکند اما در باب روایت شارع تتمیم کشف کرده، لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یرویه عنا ثقاتنا، ببینید شک را بر می دارد. شک را که داشت تتمیم کشف است یعنی کاشف تمام است. شما نباید شک بکنید، آقاضیا اشکال، روشن شد اشکال آقاضیا؟ مرحوم آقاضیا اشکالشان این است که این لسان، لسان جعل حجیت اماره نیست.

پرسش: این روایت یا همه روایات باب؟

آیت الله مددی: دو تا روایت بیشتر نداریم که.

پرسش: فامضه کما هو که

آیت الله مددی: فامضه که حکم جعل است که، آن به اصل عملی می خورد

پرسش: کما هو

آیت الله مددی: چون امضا دارد، ابداع دارد حکم به اصل عملی می خورد. این سر این دو تا روایت است، کلام سر این دو تا روایت است پس یک اشکال، اشکال مرحوم آقای نائینی بود، عرض کردم این مسئله را ما در کلمات قدما الان مثلا مرحوم شیخ طوسی وقتی آن روایت را آورده چه فهمیده ما که الان نمی دانیم چه فهمیده و لکن این اصول متاخر شیعه مفصل متعرض این مسئله شدند.

پس اشکال مرحوم آقاضیا هم سر این است که تتمیم کشف نیست و لذا جعل حجیت نشد.

اشکالی هم که بنده صاحب تقصیر به ذهنم رسید غیر از این دو بزرگوار

پرسش: اشکال آقاضیا را توضیح می فرمایید؟

آیت الله مددی: چون سابقا عرض کردم مرحوم آقاضیا و مرحوم آقای نائینی با این که با همدیگر خیلی اختلاف دارند آقاضیا چون عادتاً تلمیذ صاحب کفایه بوده و شاگرد صاحب کفایه بوده حرف های صاحب کفایه را قبول می کند. مخصوصاً در مقابل نائینی چون نائینی در مقابل صاحب کفایه است، نکته ای را هم سابقاً عرض کردیم، خوب دقت بکنید، این که بعضی از کتاب ها نوشتند نائینی شاگرد صاحب کفایه است این واقعیت ندارد، نائینی هیچ وقت شاگرد صاحب کفایه نبوده، نائینی در جلسه استفتای صاحب کفایه حاضر شده، این شده. در جلسه استفتای ایشان اما به عنوان شاگرد صاحب کفایه نیست، خود آقاضیا شاگرد نائینی هست اما در سطوح، ایامی که در سلطان آباد یا اراک فعلی بودند ایشان قوانین را پیش مرحوم آقای نائینی خواندند اما خارج نه، بعد ها البته مرحوم آقاضیا خیلی سعی میکرده، این ها یک چند نفری در نجف بودند که سعی می کردند مبانی مرحوم نائینی را رد بکنند یکیش هم مرحوم مشکینی است، این حاشیه ای که از مشکینی چاپ شده ناقص است، آن مقدار هایش که به نائینی تند شده آن را حذف کردند چاپ نکردند، اصولاً نمی دانند خبر ندارند، این نکته را هم الان گفتیم. غرض این که مرحوم آقای مشکینی هم نسبت به، در بحث های ترتب چند جا دارد بعضی الاعاظم العصر، ترتب را رد می کند چون مشکینی هم مثل صاحب کفایه چون این دو نفر اختلافشان شدید بود دیگه. صاحب کفایه به عدم ترتب اصرار داشت و مرحوم نائینی به ترتب اصرار داشت، از مرحوم نائینی نقل شده که فرمودند نحن ربّانی الترتب، ترتب را ما درست کردیم، حتی نقل می کنند جلسه ای بوده که مرحوم صاحب کفایه بوده و مرحوم نائینی و آقا شیخ محمد هم پسر مرحوم صاحب کفایه، مشهدی ها به ایشان آقازاده می گویند، حاشیه هم بر کفایه دارد محمد ابن المصنف

پرسش: خود محمد به کفایی هم معروف است

آیت الله مددی: محمد در مشهد به کفایی معروف نشد، بعد ها برادر کوچک ایشان مرحوم آقا شیخ احمد که به مشهد آمد ایشان به کفایی معروف شد. خود آقا شیخ محمد به کفایی معروف نشد، به آقازاده معروف شد، بعد هم توسط رضاخان در تهران در زندان ایشان را شهید کردند رحمه الله علیه. علی ای حال نقل می کنند که مرحوم آقای صاحب کفایه با پسرشان آقا شیخ محمد بودند و نائینی. آن وقت بحث ترتب بین این دو تا، دیگه نائینی اصرار به ترتب و کفایه هم اصرار به عدم ترتب. می گویند که پسر ایشان آقاشیخ محمد تمایل به نائینی پیدا می کند که این ترتب درست است، می گویند صاحب کفایه این قدر عصبانی می شود عینکش را محکم پرت می کند به صورت پسرشان آقاشیخ محمد، نقل می کنند، مستند این ها ..

علی ای حال مرحوم آقاضیا نسبت به مرحوم آقای نائینی زیاد رد دارد و بعد ها هم همین حاشیه شان که چاپ نشده بود این را ایشان نوشتند، ظاهرا بعد از فوت مرحوم نائینی، حاشیه بر فوائد، همین که ما می خوانیم، خیلی خواندیم، در این نسخه فوائد نجف چاپ نشده اما نسخه فوائد قم مال جامعه مدرسین حواشی مرحوم آقاضیا بر نائینی، انصافا هم آقاضیا خیلی فکر کرده، انصافا در فکر فوق العاده است. این اجمال قصه، در این مسئله این سه نفر مبنایشان به این است که معنای حجیت در باب امارات تتمیم کشف است، صاحب کفایه حجیت را به معنای منجزیت و معذرت می گیرد، اهل سنت غالبا به تصویب قائلند یا جعل حکم مماثل می گیرند، انشا را حکم می دانند. مرحوم شیخ انصاری حجیت را به معنای مصلحت سلوکی می گیرد. غرض این بحث حجیت و حقیقت حجیت یکی از مباحث کلیدی اصول است، ما زیاد تکرارش کردیم و زیاد تکرار می کنیم برای این که یک حالت ارتکازی پیدا نکند. غرض مرحوم آقاضیا و مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی هر سه معتقدند که در باب حجیت در باب امارات تتمیم کشف است حقیقتش، آن کاشف ناقص را کاشف تام قرار می دهد. البته مرحوم آقای نائینی تصریح دارد جایی که حالت کشف نباشد نمی شود جعل حجیت بشود، جهل به اصطلاح. اصل عملی می شود. به تعبیر ایشان ایجاد کشف نمی شود کرد اما تتمیم کشف می شود کرد. من با این بیانم یک اشکالی هم به نائینی وارد کردیم که فرق بین این دو تا چیست، ایشان تتمیم کشف را قبول می کند ولی ایجاد کشف را قبول نمی کند تعبدا و اعتبارا، تعبدا ایجاد کاشف را قبول نمی کند.

.....

به هر حال البته مرحوم آقای نائینی یک تعبیر دیگری هم دارند، عرض کردم این را من از آقای بجنوردی شنیدم، کرارا عرض کردم و در تقریرات مرحوم آقای نائینی نیامده، یک جایی آقای خوئی دارد اما ناقص آورده، آقای خوئی هم ناقص آورده. آقای بجنوردی هم در منتهی نوشته نمی دانم چرا نوشته اما من سمعا از مرحوم آقای بجنوردی.

آقای نائینی معتقد است که در باب امارات صفت یعنی کاشفیت دارد و انکشاف واقع هم هست، آن کاشفیت تتمیم می شود اما در باب اصول محرز کاشفیت نیست اما انکشاف هست. این را من توضیحاتش را مفصل عرض کردم، در کتاب های مرحوم آقای نائینی نیامده، این از فوائد سماعی بنده است. آقای خوئی هم نیاوردند، آقای خوئی سه تا آوردند، نائینی چهار تا قائل بودند نه سه تا. ایشان قائل بودند که اگر انسان قطع پیدا می کند چهار نکته پیدا می شود:

یک: یک صفت خاصی است

دو: کاشفیت دارد.

سه: انکشاف الواقع هست

چهار: جری عملی.

آن وقت اگر اماره آمد سه تا دارد، از کاشفیت و انکشاف و جری عملی. اگر اصل محرز آمد دو تا دارد، انکشاف و جری عملی مثل استصحاب. مثل همین قاعده فراغ و تجاوز.

پرسش: صفت خاص منظورشان چیست؟

آیت الله مددی: آدمی که قاطع است غیر از آدمی است که ظان است

پرسش: حالت روانی است، این که مهم نیست

آیت الله مددی: حالت یک صفتی است، این صفت مخصوص قطع است، در ظن پیدا نمی شود و قابل جعل هم نیست، قابل تعبد نیست.

این تقریب مرحوم آقای نائینی و اما در اصل غیر محرز فقط جری عملی است. این را من چند بار عرض کردم از فوائدی است که از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم، خیلی هم تعجب است آقای بجنوردی در منتهی نوشتند، این چند جایی که من نگاه کردم به نظرم در درسشان هم می گفتند، حالا غیر از منزل که از ایشان صحبت شده فکر می کنم در درس هم می فرمودند اما در کتاب آقای خوئی آمده ناقص آمده، خیلی ناقص است. در فوائد هم من ندیدم به این ترتیب و لذا من عرض میکنم. حرف قشنگی است، اجمالا حرف زیبایی است.

آن وقت ببینید مثلاً می گوید هو حین انصرف اقرب للحق، این اقرب للحق این در حقیقت یک وجه دیگری است، در این جا مرحوم آقای نائینی. این جا به واقع، به منکشف است نه به صفت ایشان، کاشفیت ایشان. یعنی باید نگاه کرد در این جا صفت کاشفیت را می خواهد تتمیم بکند یا نکته انکشاف واقع را می بیند. عرض کردیم در اصول محرزه نکته اساسی در اصول محرزه کاشف نیست، انکشاف الواقع است، مثلاً زید دیروز زنده بود امروز می گوئید زنده است، استصحاب می کنید، شما از حیات او کاشف ندارید، حالا هم ازتان سوال بکنند نمی دانید زنده است یا نه اما خود حیات را می بینید، زنده بودنش را می بینید، این مراد نائینی است. در اصول محرزه انکشاف هست اما کاشف نیست چون ازتان سوال بکنند می گوئید نمی دانیم. شک می کنید رکوع کرده یا نه، ببینید شک می کنید، کاشف ندارید. اما انکشاف هست، چرا؟ چون قرائت را انجام دادید در حال نماز هستید الان هم سجده پس این رکوع را انجام دادید. واقع را، انکشاف واقع هست اما کاشف نیست

پرسش: این انکشاف واقع بر اساس فرموده شارع است

آیت الله مددی: شارع می آید این کار را می کند یعنی به اصطلاح ریشه یعنی ما در عقلاً هم ممکن است این کار را بکنیم، اختصاص به شارع ندارد. یک ریشه ای دارد که ما می آئیم این کار را می کنیم. روشن شد؟

پس بنابراین اشکال مرحوم آقاضیا، لذا مرحوم آقای نائینی و آقاضیا و آقای خوئی و عده ای از آقایان غیر از کفایه، عده ای از آقایان که متاخرند حجیت را تتمیم کشف می دانند لذا باید آن کاشف باشد یک، در مقام تعبد آن کاشف را تام قرار بدهد، این نکته اساسی

است. مثلاً ليس لاحد من موالينا، لا عذر لاحد من موالينا في التشكيك فيما يرويه عنا ثقاتنا. ببينيد مرحوم نائینی به این حدیث تمسک کرده، البته ما جواب دادیم که این حدیث روشن نیست، ایشان نصف حدیث را قطع کردند. به هر حال ایشان تمسک به این حدیث می فرمایند. عمده تمسک مرحوم نائینی به حجیت خبر ثقه یکی این بود و یکی هم آن حدیث یونس ابن عبدالرحمن ثقه، یکی هم العمروی و ابنه ثقتان، آن ها کم است، این دو تا خیلی در تعبیر ایشان آمده که ليس لاحد من موالينا، ببینید می گوید شک نکن، شک را بر می دارد، شک را برداشت کاشف تمام است. روشن شد؟ مرحوم آقازیا چه می خواهند بگویند؟ در قاعده فراغ و تجاوز این تعبیر نیامده است. خوب دقت بکنید نکته فنی در اصطلاح ایشان چه شد. اگر می خواهد این قاعده فراغ اماره باشد باید نفی تشکیک بکند، بگوید شک نکن. کاشف را تام قرار بدهد. مراد ایشان روشن شد؟ اگر کاشف را تام قرار نداد این می شود اصل عملی این راجع به کلام مرحوم آقازیا.

یک اشکالی هم بنده صاحب تقصیر با تفصیل کردیم، عرض کردیم در این جا آن کاشفی هم آمده به قول ایشان، این کاشف حینیت دارد مطلق نیست، یکی از خصائص اماره کاشفیتش مطلق است. این که می گوید حین یتوضا اذکر تقید می زند این معنایش این است که این کاشفیت مطلق نیست، اگر کاشفیت مطلق نشد می شود اصل عملی. جنبه اماره ندارد و لذا متعارف این شده که مثبتات امارات حجت است چون اماره شانش این است که شما را با واقع قرار می دهد. اگر شما را با واقع قرار داد تمام لوازم واقع بار می شود. اصل عملی شما را با واقع قرار نمی دهد. شما را به آن زاویه ای که دیده، می گوید دیروز زنده بود امروز زنده است. اما ازدواج کرد مثلاً پارسال زنده بود امسال زنده است، ازدواج کرد نه، بچه دار شد؟ نمی داند. ببینید اگر آمد یک نکته معینی را در نظر گرفت و طبق او به شما تعبد داد این می شود اصل عملی. البته چون نکته ای را نگاه کرده اگر آمد واقعی را در نظر گرفت و طبق او، می شود اصل عملی محرز و لذا ما عرض کردیم اصول عملی به لحاظ های مختلف جعل های مختلف می شود تصور کرد. این عقلانی ما هم هست مثلاً شما گوشتی از بازار گرفتید سوال می کنید. خوب دقت بکنید. ممکن است بگوید وقت سر بریدن تو آن جا بودی؟ یعنی چه وقت سر بریدن؟ ببینید وقت. تا قید زد یعنی اصالة عدم تذکیه جاری می شود، تا نمی دانید تذکیه شد یا نه اصل عدم تذکیه

.....

است. تو از دست مسلمان گرفتی، یعنی مذکی است. گوش نکن برو مصرف بکن آن دو تای اولی اصل محرزند، این سومی اصل غیر محرز است. چرا؟ چون اصول عملی تعبد است، در تعبد جاهای مختلف را می شود بگیرد. می شود بگوید شما قبل از وضو که طاهر نبودی الان هم شک داری پس الان هم نیستی. این استصحاب. می شود حین وضو را نگاه بکند بگوید حین وضو که بودی حواست جمع بود، این می شود قاعده فراغ. اگر قبل از وضو را گرفت می خواهد به قبل از وضو تعبد بدهد می شود استصحاب بقای عدم. اگر آمد، روشن شد؟ اشکال این حقیر این بود که این تعبیر مناسب است با اصل محرز نه با اصل غیر محرز و لذا انصافا روشن هم شد که اولاً ریشه این دلیل کاملاً مشکل دارد و ثانیاً خود اصحاب تلقیشان هم که نشده کاشف از همین مشکل است و این نکته ای هم که اخیراً آقای خوئی مطرح فرمودند انصافاً قابل اعتماد نیست.

این راجع به در باب پانزده در کتاب جامع الاحادیث در باب خلل حدیث اولش چون محمد ابن مسلم بود از این جهت.

حدیث شماره دوم کتاب درست ابن ابی منصور عن عبید ابن زراره. عرض کردم این یک مجموعه اصولی بوده که قبل از مرحوم حاجی نوری، یکی از آقایان نوشته پیدا شده به نحو وجاده، ارزش علمی ندارد چون در قرن سیزدهم پیدا شده. خود حاجی نوری متوفای ۱۳۲۰ است، این قبل از این تاریخ است. چاپ شده به اسم اصول ستة عشر، شانزده تا اصل است، البته ظاهراً تلخیص است و این اصول نکات فنی لطیفی دارد، من الان بخواهم توضیح بدهم خیلی طول می کشد، ان شا الله هر کدام جای خودش.

یکی از آن ها همین کتاب درست ابن ابی منصور است و عرض کردیم مرحوم آقای جامع الاحادیث آن زمان، حالا تعجب می کنم این زمانی که این کتاب را نوشته این چاپ شده، ایشان از مستدرک نقل کرده، دیگه لازم نیست از مستدرک، مستقیم از خود کتاب اصول ستة عشر نقل می کرد. علی ای حال مرحوم مستدرک هم از این اصول، الان اسمش شده الاصول الستة عشر، این اصول ستة عشر معلوم نیست حالا همه اش اصل باشد. شانزده تا کتابی است که قدیمی است، آن ها هم شرح هایی دارد که جای خودش. طبعاً اشکال اساسیش فاصله زمانیش خیلی زیاد است، حالا بعضی هایش هم مشکلات دیگر هم دارد که نمی خواهم وارد بشوم. یکی کتاب درست ابن ابی منصور، این درست هم لفظ فارسی است، همان درست خودمان، خدا رحمت کند، به نظرم واقفی باشد اگر باشد.

عن عبید ابن زرارہ، ارزش علمی ندارد.

إذا شککت فی شیء من صلوتک و قد اخذت فی مستانف فلیس بشیء، امض.

این روایت را عرض کردم کلمه ای که ما در قدیم داشتیم دخلت فی غیره بود. این جا دارد دخلت فی مستانف، این خیلی اصولیین متاخر شیعه روی این کلمه غیر بحث کردند.

امض اگر باشد، فلیس بشیء، امض اگر باشد عرض کنم که به دو احتمال هست، یکی این که حکم باشد، مسئله فقهی باشد و یکی این که اصل غیر محرز باشد. امض بیش از اصل غیر محرز در نمی آید از توش. البته این روایت الان اعتبار درستی ندارد.

از جمله روایات که خیلی مفصل است و خیلی این روایت مشهور شده لکن متاسفانه این روایت از منفردات شیخ طوسی است به رغم اشتهارش، چون گاهی خیلی یک مطلب مشهور می شود اصحاب خیال می کردند که جز مسلمات است، این روایت خیلی مشهور شده اما در قرن چهارم نه مرحوم شیخ صدوق آن را آورده و نه مرحوم شیخ کلینی و مصدرش هم مرحوم شیخ طوسی ابتدا کرده به احمد ابن محمد، مراد اشعری است. احتمالا از کتاب نوادر احمد اشعری گرفته، احتمال هم دارد از جای دیگه گرفته باشد.

پرسش: انفراد شیخ یا صدوق اطمینان را کم می کند؟

آیت الله مددی: طبعا دیگه، چون صدوق و کلینی مشکلشان این است که این دو تا گزینشی آوردند، انتخاب کردند. شیخ طوسی ملتزم به انتخاب نیست، همین جور آوردها ایرادا، به قول ابن ادریس. این دو تا خیلی فرق می کند و این کتابی که ایشان نقل می کند اگر از کتاب احمد باشد این یک نسخه ای بوده از کتاب بزنطی، سابقا هم توضیحاتش را دادم، یکی از نسخ بسیار خوب کتاب بزنطی است که قم آمده. توسط احمد اشعری، بزنطی از اجلای اصحاب است، از همین بیزانس ترکیه است و ایشان هم احتمالا رومی باشد و اساسا عرب نباشد، احمد ابن محمد ابن بزنطی که اصطلاحا بیزانس باشد، غرض این که این کتاب، کتاب بسیار معروفی هم هست کتاب ایشان. دیگه حالا من شرح کتاب چون بناست نگوییم فعلا این جا لکن چرا مرحوم کلینی و مرحوم شیخ صدوق نیاورده این را

الان ما نمی دانیم. یک نکته ای هم راجع به صدوق باز عرض می کنم. فعلا این روایت فقط در کتاب شیخ طوسی است. طبیعتا اگر فقط در کتاب شیخ طوسی بود آوردن در کتاب ایشان خیلی نکته ندارد. در کافی و فقیه نکته دارد چون آن ها گزینشی انتخاب کردند پرسش: چون شیخ طوسی اخبار متعارض نمی آورده باید بگوییم این روایت را قبول کردند؟

آیت الله مددی: تصادفا در استبصار هم نیاورده، در اخبار متعارض نیاورده، در تهذیب آورده است.

اول مصدرش را می خواستم عرض بکنم، اول نوشته تهذیب، این مصدری که به اصطلاح مصدر متاخر اصطلاح من، پس این روایت فعلا منشا اطلاع ما به وجود این روایت در قرن پنجم است، روشن شد؟ مرحوم شیخ از کتاب احمد اشعری، به حسب ظاهر، حالا نمی دانم از یک کتاب دیگه، این را ما توضیحاتش را سابقا عرض کردیم دیگه حال تکرار نداریم.

حالا به حسب ظاهر از کتاب احمد اشعری در قرن سوم است پس در وسط که قرن چهارم است روایت نقل نشده. عرض کردیم قرن چهارم ابتدای قرن کتاب کلینی و آخر قرن هم کتاب صدوق. در این دو تا نیامده. این در قرن سوم و پنجم بعد قرن های بعدش هم یک اشاره ای می کنم.

عن حماد ابن عیسی، مرحوم بزنی از حماد نقل کرده، حماد خودش شاگرد حریز است و کتاب الصلوة حریز را نقل می کرده، خودش هم کتاب الصلوة دارد که اکثرش عن حریز است، پس این واضح است یا اصلش کتاب حریز است یا کتاب حماد است. پس بنابراین اصل این روایت در قرن دوم است، عرض کردم ما روایات را یکی از مزایای نوشتن این کار های فهرستی غیر از کار های رجالی که اهل سنت دارند تاریخ روایت هم روشن است.

عن زراره قال قلت لابی عبدالله علیه السلام

پس روایت در مدینه گفته شده، در اوائل قرن دوم. ظاهرا شفاهی است. زراره هم به نحو شفاهی کوفه برده. اولین کسی هم که نوشته حریز است. بعد هم در کتاب بزنی آمده، به قم آمده و مرحوم احمد اشعری در کتابش، سند خیلی روشن است، مشکل ندارد، همه این افراد و این جهت تاریخی فی کمال الوضوح است.

قال قلت لابی عبدالله عن رجل شك في الاذان و قد دخل في الاقامة فقال يمضی. الان يمضی را هم جواب دادیم.

قلت رجل شك في الاذان و الاقامه و قد كبر قال يمضی، قلت رجل شك في التكبير و قد قرأ قال يمضی. قلت، ببینید شك في القراءة و قد ركع، این جاها این تفریعی که فقهای ما می کنند این جاهاست. من نکته تفریع را. مثلاً اگر در سوره حمد آخر های سوره هست شك در اول سوره کرد در این روایت ندارد. این را فقها اضافه کردند. این که فقها اضافه می کنند نکته فنی را. مثلاً صراط الذین رسیده شك می کند مثلاً ایak نعبد گفته یا نه. عده ای می گویند برگردد. عده ای می گویند نه برنگرد. روشن شد؟ این در این روایت نیست.

پرسش: مبهم ۳۱:۳۰

آیت الله مددی: این از کجا؟ چون در ذیلش دارد یا زراره إذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشكك ليس بشيء

این ها آمدند، من می خواهم نحوه اجتهاد و فقاها را در شیعه، آن وقت این نکته اش این بود در قدمای اصحاب غالباً این کار را نمی کردند. یعنی این تفریعات را در کتب فقهی نمی آوردند، اولین کسی که آورده شیخ طوسی است. روشن شد؟ می خواهم سیر تاریخی شیعه را هم خدمتان عرض بکنم. آن اوائل کار این جوری بود مقید بودند این فرع. آخر حمد رسیده در سوره رسیده شك در حمد کرد این در روایت نیامده. این را با ذیل اجتهاد کردند، این اجتهاد پیش ما یعنی این. روشن شد؟ اخباری ها که در قم بودند این را قبول نمی کردند. منهج متعارف قم این را قبول نمی کرد. این که ما فقه ماثور یا فقه منصوص می گوییم فقه منصوص این بود تمام فروعی را که در روایت آمده ذکر می کردند، اضافه نمی کردند اما اگر در سوره رسید شك در حمد کرد، این اضافه است. این باید با ذیل درست بشود، این باید با آن ذیل استنتاج بشود. عده ای هم گفتند نمی شود چون امام خودش فرمود شك في القراءة و قد ركع، آن غیر ركوع است اما اگر در سوره است شك در حمد کرد باید برگردد. روشن شد سر اختلاف اصحاب از کجا پیدا می شود؟ می گویند چون امام بعد ضابطه داد دخل فی غیره، دخلت فی غیره را تطبیق کردند شك في القراءة و قد ركع. پس اگر شك في الحمد و قد قرأ السورة مشغول به سوره شد این دیگه تطبیق نمی شود، دخلت فی غیره صدق نمی کند. الان بین علمای معاصر ما هم اختلاف

است. خود این حقیر عقیده ام این است که صدق نمی کند. باید در رکوع برود. اگر در سوره هم شک در حمد کرد چه برسد در آیه

اما عده ای قائلند که اشکال ندارد اطلاقش می گیرد الی آخره

قلت شک فی التکبیر قال یمضی، قال شک فی الركوع و قد سجد قال یمضی علی صلوته. این یمضی علی صلوته شاید مشعر به اصل

محرز باشد

ثم قال یا زرارۃ إذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء

این حالا شکک لیس، البته این در قاعده تجاوز است، این اصرح روایات اصحاب ما در قاعده تجاوز است، ما روایتی مثل این در

قاعده تجاوز نداریم. مثل این روایت که یکی یکی بیان کرده باشد. این راجع به این مطلب.

عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق و کلینی این حدیث را نیاوردند. یک نکته ای بوده من چند بار عرض کردم آقایان اگر حال داشته

باشند الان هم می توانند تدارک بکنند. در کتاب صدوق در کتاب فقیه مقدار زیادی الان به عنوان فتوا وجود دارد یعنی مثلاً قال

الصادق، رُوی عن الصادق، قال فلان توش ندارد، فتاوی خود ایشان است. خوب دقت بکنید! در مجامع حدیثی ما مثل وسائل، مثل

وافی، اخیراً مثل جامع الاحادیث این فتاوا را نیاوردند. این هایی که به عنوان فتواست مثلاً در جامع الاحادیث این جا نیاورده و ما

یک توضیحی عرض کردیم فتاوی شیخ صدوق این در حقیقت آن متون روایات است. اگر به صورت فتوا آورده یک تغییری توش

داده، احتیاط کرده به صورت روایت نقل نکرده. این خیلی دقت است انصافاً باید گفت اعجوبه ای است مرحوم شیخ صدوق در این

جهت. روشن شد؟ و لذا خود من عقیده ام این است که حتی در جامع الاحادیث اگر چاپ جدید بشود آن قسمت شما می توانید

بگویید از اول صدوق جاهایی که فتوا شده این ها را در وسائل یا جامع الاحادیث اضافه بکنید، فتاوی صدوق اضافه نشده در این

کتاب مجامع حدیثی نیامده است. حالا در خود فقیه این طور است: و من شک فی اذانه و قد اقام الصلوة فلیمض. و من شک فی

التکبیر بعد ما قرأ فلیمض. و من شک فی القراءة بعد ما رکع فلیمض.

یعنی مضمون روایت، من که عرض کردم نیاورده اما تفصیل این روایت را نیاورده، این که در کتاب فقیه آورده این را برداشته، جلد یک این که من نوشتم صفحه ۳۴۲ از جلد ۱ نقل کردم، از همین چاپ جامعه مدرسین مال قم.

علی ای حال کیف ما کان این نکته را خوب دقت بکنید. آن وقت این سوال مطرح می شود که چرا شیخ صدوق این کار را کرده پس این که من عرض کردم مرحوم صدوق به عنوان روایت نیاورده، خوب دقت کردید؟ به عنوان فتوا آورده. صاحب وسائل و صاحب وافی و بعد ها هم جامع الاحادیث این فتاوا ها را هم نیاوردند. این فتوا های شیخ صدوق به عنوان این که فتواست و روایت نیست نیاوردند. دقت می کنید؟ بعد که مراجعه کردیم احتمالا صدوق آن کبرای کلیش را قبول نداشته، این کبرای کلیش را حذف کرده، یا زراره إذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره. یک جای روایت را حذف کرده، خیلی دقت می خواهد، من هم از کسی نشنیدم تنبیه خود بنده است. اگر این مطلب شیخ صدوق درست باشد نشان می دهد فوق العاده ایشان دقیق است. بالاخره به هر حال قبل از ۱۰۵۰ سال ایشان در همین قم این مطالب را فرمودند. حالا ما هم تقریب کلام ایشان بکنیم. من فکر می کنم مرحوم شیخ صدوق خود روایت را گرفته یکمی توش دستکاری کرده. چون می خواسته دستکاری بکند دیگه به عنوان روایت نیاورده. به عنوان فتوا آورده.

پرسش: چرا آن کبرا را قبول نداشته؟

آیت الله مددی: شاید نمی دانم. ببینید چیزی که نیست علت نفرمایید، برای نیست علت، هزار تا علت می شود آورد.

پرسش: این کلمه شیء

آیت الله مددی: عرض کردم نفرمایید، من چون نمی دانم، من فقط الان این پدیده را می گویم، من دو تا پدیده: یک در کتاب صدوق این کار هست، خیلی زیاد است، یکی دو تا هم نیست، نمی خواهم وارد بحثش بشوم.

دو: در کتب جامع احادیث شیعه مجامیع حدیثی شیعه فتاوی صدوق را هم نیاوردند. من به نظرم بیاورند.

پرسش: بدون منطق حذف کردن کار اشتباهی است قاعدتا

.....

آیت الله مددی: به عنوان رای یک فقیه دیگه. فرض کنید مثلاً کلینی کلاً نیاورده. ببینید خدا رحمت کند آقای بروجردی عقیده اش این بود ما وقتی جامع الاحادیث می نویسیم عنوان باب ندهیم، مثلاً ننویسیم باب أن اقل الحيض ثلاثة و اكثره عشرة، بنویسیم باب اقل الحيض و اكثره، این طوری بنویسیم، این را به فقها بگذاریم، یک فقیه می آید این را استظهار می کند و فقیه چیز دیگه. الان من عرض میکنم من دنبال این نیستم که تعلیل بکنم. چون واقعا نمی دانم، چیزی که آدم نمی داند می گوئیم نمی دانیم اما این هست، دو تا نکته هست: یک فتاوی است، شما الان خانه بروید خیلی راحت می توانید این کتاب را بگیرید، کتاب فقیه را بگیرید از همان اول هر جا فتواست فتوایش را ذیل باب در وسائل یا در جامع الاحادیث بنویسید. در وسائل و در جامع الاحادیث این فتوایی که در من لا یحضره است این را استخراج نکردند. البته بعضی هایش واضح است فتواست. نمی خواهم وارد بحثش بشوم.

چون این حدیث مصدر دیگر هم دارد دنبال مصادرش نرفتیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين